بسم الله الرحمن الرحیم

یکشنبه 25/08/93

جلسه 1067

بحث در صورت اولی از خروج از محل ابتلاء بود که یک طرف علم اجمالی از تحت قدرت عقلیه خارج بود.

مشهور قائل شدند به انحلال حقیقی علم اجمالی، چون گفتند اگر تکلیف در این طرف غیر مقدور باشد یقینا ساقط هست بخاطر عدم قدرت بر ارتکاب، تکلیف در طرف داخل در محل ابتلاء هم مشکوک هست لذا مجرای برائت است.

در بحوث اشکال کردند که درست است که علم اجمالی به لحاظ خطاب تکلیف منحل است حقیقتا، اما به لحاظ روح تکلیف که مفسده و مبغوضیت هست موجود است، چون عجز از ارتکاب حرام که مفسده و مبغوضیت آن حرام را از بین نمی برد، شما عاجز می شوید از ارتکاب مبغوض، عجز از شرب خمر که مفسده و مبغوضیت شرب خمر را از بین نمی برد، عاجز هستید شما از شرب خمر.

 این را یک توضیح مختصری بدهم، چون یک شبهه ای اینجا مطرح می شود گفته می شود که چطور شد شما در قدرت بر ارتکاب فعل حرام می گوئید محال است که قدرت شرط اتصاف به ملاک باشد، یعنی اگر ما قادر نبودیم بر ارتکاب حرام مفسده هست منتهی ما متمکن نیستیم از ایجاد مفسده، ولی در بحث قدرت بر ارتکاب واجب این را نمی گوئید که در قدرت بر ارتکاب واجب همه تان قبول دارید که گاهی قدرت شرط اتصاف به ملاک است، یعنی در فرض عجز از ارتکاب فعل در واجب می گوئید چه بسا اصلا ملاک و مصلحتی نیست، چطور شده که در بحث حرام ادعا می کنید که در فرض عجز از ارتکاب حرام حتما در این حرام مفسده هست منتهی شما قادر نیستید بر ایجاد این فعل حرام و ایجاد این مبغوض، ما الفرق بینهما؟ این را اول توضیح بدهیم تا این شبهه از کلام بحوث برطرف شود بعد بپردازیم به اشکالات این کلام بحوث:

خلاصه این شبهه این است که گفته می شود شما در باب حرام خلاصه حرفتان در بحوث این است که قدرت بر ارتکاب حرام محال است شرط اتصاف به ملاک باشد یعنی دخیل باشد در مفسده فعل، نخیر در حق عاجز از ارتکاب حرام هم این فعل حرام مفسده دارد منتهی او عاجز است از ایجاد این امر مبغوض و مفسده دار، اما در عجز از ارتکاب فعل در واجبات که می رسید می گوئید شاید در حق عاجز از فعل اصلا این فعل واجب مصلحت نداشته باشد، کسی که قادر نیست بر قیام در مقابل مهمان بخاطر اینکه پایش شکسته اصلا معلوم نیست که قیام در حق او مصلحت داشته باشد، شبهه این است که چه فرق می کند چطور شد که قدرت بر ارتکاب حرام محال است شرط اتصاف باشد حتما شرط استیفاء است، یعنی محال است که ما بگوئیم در فرض انتفاء قدرت بر حرام اصلا این فعل مفسده ندارد، ولی در مورد واجبات می گوئید شاید قدرت بر انجام واجب شرط اتصاف این فعل به ملاک باشد، یعنی در فرض انتفاء قدرت بر انجام واجب اصلا این فعل مصلحت و ملاک ندارد، چطور شد شما در حرام می گوئید محال است که در فرض عجز از انجام فعل این فعل حرام ملاک و مفسده نداشته باشد ولی در مورد واجب می گوئید ممکن است در فرض انتفاء قدرت بر انجام فعل در واجب اصلا این واجب ملاک نداشته باشد، وجه این فرق چیست؟ این را من توضیح بدهم تا این شبهه از کلام بحوث برطرف شود:

معنای اینکه ما می گوئیم در واجب ممکن است قدرت شرط اتصاف به ملاک باشد این است که می گوئیم ممکن است کسی که عاجز هست از یک فعل اصلا حاجت به آن فعل ندارد تا بگوئیم فات منه ذلک الفعل، این است معنای شرط الاتصاف بودن در مورد قدرت بر انجام واجب، یعنی کسی که قادر نیست بر قیام نزد مهمان اصلا حاجتی نیست به قیام در این مورد او تا بعد بگوئیم چون قیام نکرد فوت شد از او این حاجت، شخصی که عاجز است از قیام اصلا همان خوابیده دست تکان بدهد به مهمان حاجت برطرف می شود، قیام او اصلا مورد حاجت نیست، شبیه اینکه کسی که مریض نیست اصلا حاجتی ندارد به شرب دواء تا بعد بگوئیم ترک شرب دواء اشباع نکرد حاجت او را، او اصلا حاجتی ندارد به شرب دواء، اما در حرام بحث حاجت نیست بلکه بحث این است که آیا این فعل یترتب علیه المفسدة ام لا، خوب حرف آقا صدر در بحوث این است که معقول نیست بگویم من که عاجزم از شرب خمر لو وجد منّی شرب الخمر لایترتب علیه المفسدة، کلام بحوث این است، می گوید معنا ندارد که در مورد من که عاجزم از شرب خمر این قضیه شرطیه تشکیل نشود که لو وجد منّی شرب الخمر ترتّب علیه المفسدة، خوب راست می گوید این مقدار درست است فرق می کند با واجب، در واجب که می گویند شرط اتصاف است احیانا قدرت بر فعل واجب معنایش این نیست که اذا اوجد الفعل لایترتب علیه المصلحة تا بگوئید چه فرق کرد با حرام که چطور در حرام قضیه شرطیه تشکیل دادید که اذا فرض صدور الخمر من هذا العاجز یترتب علیه المفسده و لکن هو لا یتمکن من شرب الخمر، خوب در واجب هم بگوئید لو وجد الفعل از این عاجز از فعل یترتب علیه المصلحة، ما که در این بحث نداریم، بحث در این است که آیا او حاجت دارد به این فعل، بحث حاجت است، ما می گوئیم کسی که قادر نیست بر مثلا پوشیدن کفش بخاطر پا نداشتن این حاجت ندارد به پوشیدن کفش، این است معنای شرط الاتصاف، ولی در حرام این حرف پیش نمی آید، در حرام بحث حاجت نیست، در حرام می خواهیم بگوئیم که عاجز از شرب خمر این قضیه شرطیه در حقش صادق است که لو تحقق شرب الخمر لترتب علیه المفسدة، خوب این قضیه شرطیه صادق است، و لذا در حرام نمی توانیم بگوئیم قدرت شرط اتصاف فعل است به مفسده، یعنی شرط ترتب مفسده نیست قدرت، که این مقدار درست هم هست، اما در واجب علت اینکه می گوئیم قدرت ممکن است شرط اتصاف باشد یعنی اینکه چه بسا در فرض عدم قدرت اصلا حاجتی ندارد این مکلف به ارتکاب این فعل تا بخواهد بگوید من نتوانستم این فعل را ایجاد کنم و سدّ حاجت بکنم، و لذا قیاس واجب به حرام قیاس مع الفارق است.

این مطلب بحوث که گفت کسی که قدرت ندارد بر ارتکاب حرام مفسده این فعل و مبغوضیت این فعل سر جای خودش هست و فقط خطاب حرمت ساقط می شود این فی حد ذاته خالی از وجه نیست و نمی شود این را قیاس کرد به عدم قدرت بر انجام واجبات، و لکن در عین حال دو اشکال گرفته شده بود به این کلام بحوث غیر از اشکال ما که قبلا عرض کردیم که روح حرمت مفسده و مبغوضیت تنها نیست بلکه روح حرمت تعلق طلب نفسانی مولاست به ترک فعل از این مکلف، و لذا وقتی مولا می بیند که این مکلف متمکن نیست از ارتکاب آن فعل حرام نه تنها خطاب حرمت ندارد روح حرمت هم نیست یعنی طلب نفسانی ندارد از او که او ترک کند این فعل را، مثل اینکه شما طلب نفسانی نمی کنید از فرزندتان که قلب او بتپد چون در اختیار او نیست، قلب او می تپد بدون اختیار او، ولو شوقتان به تپش قلب او محفوظ است، اما روح حب شوق تنها یا روح حرمت بغض تنها نیست، غیر از این عرض ما دو تا اشکال شده به کلام آقای صدر:

 یک اشکال را در تعلیقه بحوث کرده بودند که دیروز مطرح کردیم که می گفت شاید روح فعل محبوبیت در ترک و مصلحت در ترک باشد نه مفسده در فعل، که این را جواب دادیم.

الایراد الثانی علی السید الصدر

 این ایراد را در تعلیقه مباحث الاصول به آقای صدر کرده اند، گفته اند شما که می گوئید قدرت نمی تواند شرط اتصاف حرام باشد به مفسده، و ان شئت قلت: اضطرار به ترک حرام نمی تواند مفسده آن حرام را از بین ببرد، این بخاطر این است که شما قدرت را یک طرفه حساب کردید، و حال اینکه قدرت یعنی ان شاء فعل و ان شاء ترک، قدرت ذات طرفین است، چه اشکال دارد بگوئیم مفسده این فعل مختص است به فرض صدور این فعل عن اختیار و سلطنة و قدرة، اما کسی که اختیار و قدرت ندارد همینکه قدرت نداشت اشباع شده حاجت مولا، مولا می گوید من می بینم کسی که می تواند ثروت اندوزی بکند و می تواند نکند هر دو طرفش در اختیارش هست او اگر انتخاب بکند ثروت اندوزی را این مفسده دارد، اما آنهایی که اختیار ندارند اینها دو گروهند: یک گروه اصلا نمی توانند ثروت اندوزی بکنند مثل فقراء، یک گروه هم مجبورند ثروت اندوزی کنند، اصلا در اختیار آنها نیست، مثل کسی که پدر پولدارش فوت کرده و میلیاردها پول به ارث به او رسیده، خوب این تمکن ندارد و اختیار و دست خودش نیست، ایشان می گوید چه اشکال دارد معنای اینکه می گوید اذا کنت قادرا فی جمع المال ففی جمعک للمال مفسدة این است که برای اینکه حاجت مولا اشباع بشود یا باید شما مسلوب الاختیار باشید، ولی مسلوب الاختیار مساوق با ترک جمع المال نیست بلکه مسلوب الاختیار ممکن است جمع بشود با جمع المال بلا اختیار، و لکن همین که مسلوب الاختیار بودید مولا می گوید مشکل من برطرف شد، یا شما مسلوب الاختیار باشید در جمع مال یا اگر مسلوب الاختیار نبودی به اختیار خودت ترک کنی جمع مال را، جمع مال در فرضی که شما مسلوب الاختیار نباشید مفسده دارد که ترجیح بدهید و اختیار کنید جمع مال را بر عدم جمع مال این مفسده دارد، اما اگر شما مسلوب الاختیار باشید چه جمع مال بشود بی اختیار چه نشود او مهم نیست، همینکه مسلوب الاختیارید مولا حاجتش اشباع شده است، این امر معقولی است، اما شما قدرت را که می گوئید فقط قدرتِ بر ایجاد فعل حرام می دانید بعد می گوئید وقتی مکلف قدرت نداشت بر ایجاد فعل حرام یعنی ترک شده است این فعل، پس آنی که اشباع کرد حاجت مولا را شما فکر می کنید ترک فعل است نه چیز دیگر، اما اگر این را توجه کنید که معنای انتفاء اختیار و قدرت ترک جمع مال نیست شاید مساوق باشد با وجود جمع مال، پس اینطور نیست که ما بگوئیم فقط آنی که اشباع می کند حاجت مولا را ترک جمع مال است اختیار او اضطرارا، چه ترک اختیاری جمع مال چه ترک اضطراری جمع مال اشباع می کند حاجت مولا را، نخیر اینطور نیست، اگر اینطور بود که می گفت یا عاجز باشد از جمع مال یا اختیارا ترک کند جمع مال را، خوب بعد شما می گفتید که معلوم می شود که اشباع حاجت مولا به ترک جمع مال است چه ترک اختیاری چه ترک قهری و اضطراری، آنوقت می گفتید که پس قدرت داشتن و نداشتن نقش ندارد، آنی که حاجت مولا را اشباع می کند ترک جمع مال است و آنی که مفسده دارد خود جمع مال است، می شد فرمایش آقای صدر، اما در تعلیقه مباحث فرموده اگر به این نکته توجه کنید که قدرت خصوص قدرت بر ایجاد فعل نیست، قدرت یعنی ان شاء فعل و ان شاء ترک، این را بگوئید، خوب می گوید اذا قدرت علی جمع المال و عدمه ففی اختیار جمع المال مفسدة، اگر بتوانی ثروت اندوزی بکنی یا نکنی اگر اختیار کنی ثروت اندوزی را مفسده دارد، قضیه شرطیه است، مثل اینکه آقای صدر در واجب مشروط اذا عطشت فاشرب مائا یا اذا مرضت فاشرب دواء گفت آنی که مولا به او شوق دارد جامع بین عدم تحقق شرط است و یا تحقق جزاء علی تقدیر وجود شرط است، ایشان می گوید جناب آقای صدر اینجا هم ما همین را می گوئیم مولا گفته اذا کنت قادرا فلا تجمع المال، این معنایش این است که آنی که مولا به او نیاز دارد احد الامرین است یا شرط منتفی شود یعنی شما قادر نباشی و مختار نباشی، معنای اینکه مختار نباشی در جمع مال ترک جمع مال اضطرارا نیست ممکن است وجود جمع مال اضطرارا باشد، ولی وجود اضطراری جمع مال هم چون بلااختیار از شما سر می زند اشکال ندارد، حاجت مولا را برطرف می کند یا عدم این شرط یعنی عدم قدرت شما که مختار نیستی چه حالا ترک کنی جمع مال را بلا اختیار چه ایجاد کنی ترک مال را بلااختیار، همینکه اختیار نداری مولا می گوید حاجت ما برطرف شد، چون ما دنبال یک عبدی هستیم که یا مختار نیست در جمع مال، و یا اینکه علی تقدیر الاختیار و القدرة و السلطنة ترجیح بدهد و انتخاب کند ترک جمع مال را، کسی که مختار است ان شاء جمع المال و ان شاء ترک او اگر انتخاب کند جمع مال را او مفسده دارد، اما کسی که مختار نیست حالا مختار نیست مساوی نیست با ترک جمع مال تا بگوئید معلوم می شود ترک جمع مال سدّ حاجت مولا می کرد چه ترک اختیاری جمع مال چه ترک اضطراری آن، نه! معنای انتفاء شرط و انتفاء قدرت بر جمع مال ترک جمع مال نیست چه بسا جمع می شود با وجود جمع مال عن اضطرار ولی حاجت مولا اشباع می شود، مولا می گوید من دنبال یکی از این دو چیزم که یا شرط این قضیه شرطیه موجود نشود که اذا قدرت فلا تجمع المال این مکلف قادر و مختار نباشد یا اینکه ترک کند جمع مال را علی تقدیر القدرة، خوب وقتی اینجور شد، شد قدرت به معنای ان شاء فعل و ان شاء ترک که انتفاء این قدرت مساوی با ترک فعل نیست بلکه گاهی ممکن است جمع شود با وجود فعل عن اضطرار، خوب این قدرت شرط این است که اختیار این فعل مفسده پیدا کند این یک امر معقولی است.

اقول: این مطلب تعلیقه مباحث مطلب درستی است انصافا نمی شود مناقشه کرد، آن مناقشه ای که دیروز به تعلیقه بحوث کردیم به ایشان وراد نیست، چون ایشان کاری که کرد این بود که قدرت را که شرط اتصاف فعل حرام است به مفسده به ادعای ایشان، که ایشان می گوید احیانا می شود قدرت شرط اتصاف فعل حرام به مفسده باشد و این مطلب آقای صدر درست نیست که این محال است، با این بیان که قدرت را بگوئیم یعنی ان شاء فعل و ان شاء ترک، انتفاء این قدرت مساوق با ترک فعل حرام نیست، چه بسا انتفاء این قدرت جمع بشود با تحقق این فعل عن اضطرار، ولی مولا می گوید نفس اینکه شما قدرت و اختیار نداری در بحث جمع مال اشباع کرد حاجت مرا، و اگر قدرت داشتی آنوقت باید انتخاب می کردی ترک جمع مال را تا اشباع بشود حاجت من.

این مطلب مطلب درستی است، و لکن انصاف این است که خلاف ظاهر است، ظاهر دلیل تحریم این است که این فعل مفسده دارد متی وجد، و ترک این فعل موجب انتفاء مفسده است چه ترک عن اختیار چه ترک عن اضطرار، ظاهر دلیل تحریم یک فعل این است که ذات این فعل مفسده و حزازات دارد، لذا ما این را عرض می کردیم می گفتیم اگر شما را اکراه کنند بر غصب بگویند باید در این آب حوض که ملک غیر است تصرف کنید، شما با این آب وضوء می گیرید واجب هم هست وضوء بگیری اگر آبِ منحصر باشد، هیچ حیث صدور این فعل از شما مبغوض نیست، اما ذات این فعل مبغوض است، حیث صدور این فعل از شما مبغوض نیست چون مکرَه هستید اما ذات فعل مبغوض است، این را از کجا فهمیدیم؟ این را از مدلول التزامی خطاب لاتغصب فهمیدیم که این فعل را چه شما موجود کنید چه دیگران شما را تسبیب کنند به ایجاد آن این فعل مبغوض هست، و لذا با اینکه حرمت این غصب برطرف شد و شما دیگر کار حرامی نمی کنید اما آن مکرِه شما عقاب می شود که چرا مردم را وادار کردی به یک کار زشت و مبغوض، معلوم می شود که این فعل ولو عن اضطرار و اکراه صادر بشود این مبغوض است، حیث صدورش از آن مکرَه و مضطرّ مبغوض نیست اما ذات فعل مبغوض است، لذا اکراه مکرِه بر این فعل می شود اکراه بر مبغوض، این مدلول التزامی اصل خطاب است، اصل خطاب یحرم الغصب این مدلول التزامی عرفی را دارد نه اطلاق یحرم الغصب نسبت به این مورد، اطلاق یحرم الغصب نسبت به این مورد ساقط شد با رفع عن امتی ما استکرهوا علیه رفع عن امتی ما اضطروا الیه، این غصب اطلاق حرمت شاملش نمی شود، ولی اصل خطاب یحرم الغصب یک مدلول التزامی عرفی دارد که ذات این فعل اینما وجد و بایّ وجه وجد مبغوض هست، و لذا می گفتیم اگر این مکرِه با این اکراهش عنوان غصب را عوض می کرد هیچ مشکلی نداشت، مثلا مالک به من می گفت لا ارضی بأن تتوضأ من ماء حوضی الا اذا کنت مکرها، ما هم می گوئیم خدایا یک ظالمی را بر ما مسلط کن تا ما را اکراه کند که از آب حوض این مالک وضوء بگیریم، خدا هم به دل یک ظالمی انداخت آمد گفت یا از این آب وضوء بگیر یا تو را می کشم یا به هر حال تهدید کرد، (حالا اگر می گوئید این مکرِه چون ما را ترساند کار حرامی کرد این ربطی به این فعل ندارد خوب در مباحات هم اگر دیگران را بترسانیم که یا آب بخور یا بلایی سرت می آوریم او هم حرام است، و اتفاقا اینجا من هم که نترسیدم به این معنا که ایذاء نشدم بلکه خوشحال شدم که همچنین ظالمی پیدا شده، ایذاء هم بشوم او هیچ ربطی به بحث این فعل غصب ندارد) از حیث اینکه او اکراه کرده بر این فعل و این فعل غصب بود هیچ مشکلی ندارد، چون با این اکراه عنوان غصب مبدل شد، شد تصرف در مال غیر برضاه، چون گفته بود اگر مکرَه باشی راضیم به تصرفت، اینجا این فعل مفسده ندارد، (اکراه او از باب ایذاء مومن است اگر ایذاء بشوم من حرام است او حرف دیگری است اکراه بر مباحات هم ایذاء مومن است)، اما اگر عنوان غصب از بین نرود ذات این فعل مبغوض است، این ظاهر عرفیش هست، و لذا اگر ساقط هم بشود خطاب نهی باز ظهور عرفی اصل خطاب در جاهای دیگر مثلا همین یحرم شرب النجس ظهور عرفیش این است که شرب نجس مبغوض است ولو من ناچار باشم به انجامش فضلا از اینکه ناچار باشم به ترکش.

پس اشکال تعلیقه بحوث و اشکال تعلیقه مباحث بر این مطلب آقای صدر وارد نیست، و عمده اشکال به ایشان این است که علم اجمالی به روح تکلیف اینجا نداریم، چون روح تکلیف مفسده و مبغوضیت نیست تا بگوئید آن فعل خارج از محل ابتلاء ولو ما عاجزیم از ارتکاب آن، اما عجز از ارتکاب حرام روح حرمت را از بین نمی برد و علم اجمالی به روح حرمت هست، ما فقط اشکالمان این است که روح حرمت مبغوضیت و مفسده تنها نیست.

راجع به آن جواب خود آقای صدر از این علم اجمالی که ایشان فرمود این علم اجمالی به لحاظ روح تکلیف ولو شکل می گیرد ولی منجِّز نیست که دو بیان داشت:

بیان اول این بود که اصل بلامعارض در این طرف داخل در محل ابتلاء جاری می شود که این حرف درستی بود.

بیان دیگر هم این بود که می گفت اصلا این علم اجمالی عقلا منجز نیست، چرا؟ برای اینکه من نسبت به آن طرف غیر مقدور اصلا قادر بر عصیان و ارتکاب نیستم، پس عقل حکم نمی کند که بر تو لازم است اجتناب از آن، آقا من نمی توانم مرتکب آن شرب نجس در آن مکان بعید بشوم عقل چطور به من می گوید اجتنب عن شرب ذلک النجس؟ پس او قابل تنجز نیست.

در تعلیقه مباحث گفته اند شما تنجّز را چی معنا می کنید که می گوئید آن شرب نجس در مکان بعید قابل تنجز نیست؟ اگر مقصودتان این است که عقل اعتبار نمی کند که اجتنب عن ذلک الماء، اینکه مهم نیست، اصلا اعتبار ارزشی ندارد، مهم حق الطاعۀ مولاست، حق الطاعة یعنی اینکه عقل بگوید مخالفت و ارتکاب آن شرب ماء نجس در مکان بعید خروج از زیّ عبودیت نیست، ولی عقل نمی تواند همچنین حرفی بزند، لذا اگر شما علم تفصیلی داشته باشید که آن آب در مکان بعید نجس هست و شمای آقای صدر پذیرفتید که روح حرمت که مبغوضیت است هست یعنی مولا بغض دارد نسبت به شرب آن نجس، فقط نمی تواند حرام کند چون لغو است مثلا، آقا! ارتکاب آن حرام که روح حرمت دارد و ارتکاب آن مبغوض خروج از زیّ عبودیت هست یا نیست؟ قطعا خروج از زیّ عبودیت است، اینکه من نمی توانم مرتکب شوم منافات با این قضیه شرطیه ندارد که لو ارتکبتُه کان منافیا لحق طاعة المولا، شما که نمی توانید با این قضیه شرطیه مشکل داشته باشید، خوب به نحو قضیه شرطیه است که بعد از اینکه من می دانم که شرب آن آب نجس مبغوض مولاست بله نمی توانم آن را مرتکب شوم چون عاجزم، و لکن به نحو قضیه شرطیه شرب آن آب نجس با علم به مبغوض بودن آن خروج از زیّ عبودیت و منافی حق طاعت مولا قطعا هست، نمی شود فرض کرد ارتکاب مبغوض را با علم به اینکه مبغوض است بعد بگوئیم این خروج از زیّ عبودیت و منافی با حق طاعت مولا نیست، بلکه قطعا هست.

اقول: جواب این است که حکم عقل عملی در محدوده فعل اختیاری است، فعل غیر اختیاری چه آنی که مضطر به فعلش هستم و چه آنی که مضطر به ترکش هستم خارج از محدوده حسن و قبح عقلی است، ارتعاش دست من در اختیار من نیست این خارج از محدوده حسن و قبح عقلی است، ضربان قلب شما خارج از محدوده حسن و قبح عقلی است، فعل اختیاری است که عقل می گوید بکن یا نکن، اما فعلی که مضطری به ترک آن یا مضطری به ایجاد آن این از نطاق حکم حسن و قبح عقلی خارج است، و تنجّز یعنی حکم عقل به لزوم اطاعت از باب حسن عدل، خوب وقتی من اصلا تمکن ندارم از عصیان و ارتکاب آن شرب نجسِ مبغوض در مکان بعید عقل اصلا حکم نمی کند به اینکه هذا حسن او قبیح، چون موضوع حسن و قبح فاعلی یعنی همان حسن قبح عقلی از باب حسن عدل و قبح ظلم فعل اختیاری است.

پس این اشکال به آقای صدر وارد نیست، این علم اجمالی اگر ولو به روح تکلیف محقق بشود که ما قبول نکردیم حق با آقای صدر است که قابل تنجز عقلی نیست، چون یک طرفش فعل خارج از اختیار است، علاوه بر اینکه اصل بلامعارض هم در طرف داخل در محل ابتلاء جاری می شود، این را توضیح دادیم.

هذا تمام الکلام فی الصورة الاولی.